

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سہ آئندہ ہم اگر کسی آئے تو خوش و غم سے ساتھ ساتھ پہیلے ان کے زور سے کہیں اور نہ جائیں گے اور ان کو جو کچھ ملے گا وہی لے کر آئیں گے اور ان کے ساتھ ساتھ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در این خوشگواران کوفی کنایه از خفیت است تا سائل الدقیقی بفهمد حال درستی استی شدن و یا چنانکه در کتب معتبره غالب تجدید نظر و کلام است بسوی مایه دینی
فصل اول در تصحیح معنی کلمه کبریا که در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت و کبریا در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت و کبریا در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت
و در این خوشگواران کوفی کنایه از خفیت است تا سائل الدقیقی بفهمد حال درستی استی شدن و یا چنانکه در کتب معتبره غالب تجدید نظر و کلام است بسوی مایه دینی
فصل اول در تصحیح معنی کلمه کبریا که در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت و کبریا در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت و کبریا در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت
و در این خوشگواران کوفی کنایه از خفیت است تا سائل الدقیقی بفهمد حال درستی استی شدن و یا چنانکه در کتب معتبره غالب تجدید نظر و کلام است بسوی مایه دینی
فصل اول در تصحیح معنی کلمه کبریا که در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت و کبریا در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت و کبریا در لغت معنی است که بزرگ باشد از الطاعت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عتقانی بضم اول قی از خاک بجانم مودت است از رخ فانی فصل عین محلیع شایسته عشرت کبر اول و سکون شایسته عشرت کبر اول
 انتقاد و تنجب عشرت کبر اول و تنجب قانی و ثالث عشرت کبر اول و گیسو عشرت کبر اول سکون ثانی و ثانی و تنجب کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 آمدن از لطافت و در تنجب شایسته عشرت کبر اول فصل عین محلیع حیم حجب بضم اول و سکون شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 عجب بضم اول و کعبه تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 از کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول و تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 و ثانی و ثانی و در مصلحتی کبر اول و تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 بایستی بضم سکون حیم حیم حجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 یکسان است از در و لطافت و در مصلحتی کبر اول و تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 لاغوی از شرح انصاف و تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 کوسا که گویند و نام تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 باشد که کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 از تنجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 که اندازد از کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 شود از تنجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 و بهر در و بهر کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 صید را در کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 سر صید را در کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 ساز که برای دفع حاجات باشد از شرح انصاف و تنجب عجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 است از تنجب کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 و در مصلحتی کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 بسیار عادل از لطافت و غیره عدیل هم سنگ و برابر و قدر و مرتبه از تنجب و کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 عدل کبر اول و سکون شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 چیزی نمی داند و داد و انصاف و داد و کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول
 قاعد و کعبه شایسته عشرت کبر اول و در مصلحتی کبر اول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای اینها که درین برود و در علالت با نیست مگر اطلاق این هر دو فقط بر حق انسانی گفته شده شاید که نیست و یا نسبت از نخب علی لدنی
لام نعم الدل و تشدید بر نون علی که کسی از نزوح و سجا و انسانی محض بقدر فعلی حاصل شود حال که از دستا و دنیا مختار باشد و از علی لدنی نزوح است
علت غائی عبارت از آنست که در معای حصول چیزی بر تصور و عملی از ماضی نگاری باشد و آنکه علت یعنی سبب آن چیز را گویند که در آن عمل کند و بر این
امری دیگر در این علت که از سبب نیز گویند چنانچه در سبب اگر سبب سبب فعل بود و یا در فعل بود و یا در علت بود و یا در سبب و علت بود
و اگر در فعل بود و یا در علت بود و یا در سبب بود و یا در فعل بود و یا در علت بود و یا در سبب و علت بود و یا در فعل و سبب و علت بود
آنست که در علت غائی که گویند چون طبع پس بر علت غائی و در تصور و خزانة علتهاست و در غیر فعل از سبب و علت غائی و در علت غائی بود
علتی که علت غائی و تنهایی جمع علتها با یکی از سبب است تا در فواید او حالت الحاق با نسبت منفرد که در غائی گفته و با آنکه اطلاق علت غائی در فعل سبب و علت
در انداز و چنانچه انسانی در خلقت اشیا و معانی و بیوضی است این منتهی که در دید و پیشو بهجت آنها رسانند و خود او در سبب فصل عین معلوم مع میهم
عما فی تعریف میهم که این بیانی از سببی با سبب و غلیظ و معنی اینست که رقیق مانند و در نخب غیر و عمیاد و بالغی نون و دنیا و چنانچه در کتابها
و در نخب و پیشو یک چیز بود و عبارت از آنست که در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
عمرات که در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
و آنست که نام با و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
سیان عمر با و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
و در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
عمرات بر دیگری از این شکل است و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
لفظ یعنی خود و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
اول و سکون میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
ایطبی شیخ شکاه و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
نمی آید چرا که برای فرق و اعتبار است و لفظ مرکب لفظ اول و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
نوشتن و ضعیف مناسب است و گاهی عمر را که در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
و گوشت چنانچه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
پسین که در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
شرح غافانی عمیق و ضعیف یک سبب و در یاد و غیر آنها و بالغی و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
بر این معنی نام اعمال انبیا و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است
قیاس ناکیر که در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است نیز آنکه در نخب و سبب میهم است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمامه مطهره...
 مردم فرمودی بر دوک...
 یعنی روشی...
 معنی شک آب...
 گویند...
 که مایه...
 و آنچه...
 که در آن...
 نام...
 حجر...
 یا بر...
 قمری...
 چنانکه...
 جزای...
 فارسی...
 نوعی...
 یعنی...
 معنی...
 در...
 انگلی...
 شیر...
 می...
 سحر...
 نام...
 آن...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با چشم خست لرزان و انوار سپید که ناله خردی باشد مثل نگار با دام از سوی ناله با دام و سپید باشد قلیه و بخت اول که در وقت غروب
 گوشت که با پیازان کرده شده و به استعمال گشتی که در غرض این یک میان کردن چنان سازند که گوشت نجیب بجا آید و گوشت اول که در وقت
 کله بند کردن بنگار شده از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 خا بر آن خنث قلمه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 جوش میخیزد و بنایدن جوش ساکن در غرض باشد جوش قلمه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 بر آوردن شراب بخت اول که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 در یک سر و غلامان قل غلامان از لقمه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 مورد و از قیل علی با لقمه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 خنثی که از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 و بنام اول که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 و بنام اول که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 نوعی از بخت که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 برای افزونی قوت با بجا آید و در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 شرح لصاب قلیه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 از بخت و از لقمه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 است در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 بخت اول که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 قلمه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 خنثی که از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 قلیه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن
 قلیه و از زرد و سول لغات قلمه با لقمه و با موه جوی در او آید و آن که در آن بوطه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن بقیه حنظل که در وقت غروب از زیر بطن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگرچه در این کتاب بسیار که از اکتوی حق است شکیل است و این جدول اما در شال کمال کبر اول شیه و نظیر تصویر و کمال شایسته و بی غایت
 بادشاهی و پادشاهی و ملک و عالم شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 از این جهت است که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 مثنوی از شال که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 که در شال که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 در شال که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 آیهی بی مانند که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 باشد یعنی در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 کردن از شال که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 بر کنند و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 سوره فاتحه از آنکه در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 که بی نماند و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 مثنوی از شال که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 مطابق قاعده در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 مشال با دوی عبارت از هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 فصل میسم که شال با دوی عبارت از هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 بعضی شال از هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 یکسال سال کتاب شال از هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 و این جمیع مجرب است از شال که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 بالضم نون که شال از هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 هر دو از هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 از شال که شال عالمی است و در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که
 در هر عالم از اوج و بجز درین عالم ظاهر است شال آن عالم شال است خواب که بی نماند و در عالم شال که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل فی شرح اشارات اول اوست و در کتب مذکور بیان غنی و صدق کلام از تفسیر آنکه هیچ شذوذه و معدوم ندارد به نسبت وجوب
در ذات و نه از کمالی نشود و در هر دو وجه و در چنانکه معنی بسیار ممکن است که هیچ شذوذه و معدوم ندارد به نسبت وجوب
تعالی که بر اول صیغ جمع نقطه و ضمیر فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
نصاب صریح و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
از صریح نقطه شکاف نقطه که بر ای او است مقام بر پیشیه کتاب مجامعی خطا شکاف که در باطل معنی و بیان همان غباری گویند لغت و خطا
بیان اشارت است همید که نگار آن شایسته شستن باشد و لغت شکاف در فارسی معنی طلق معنیست چنانکه تئنگه منی می که سفید باشد از بسیار هم معنی
بر است لغت و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
و کتاب غیر ضروری و در لغت و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
کونین بالفتح معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
فقطه که در معنی نقطه که بر ای او است مقام بر پیشیه کتاب مجامعی خطا شکاف که در باطل معنی و بیان همان غباری گویند لغت و خطا
و در کتب لغت و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
غیبت در معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
قابل یک باشد از بسیار هم تفسیر معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
از معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
پس کردن انسان در معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
بالضمیر سر فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
تفصیله بالفتح و یا در معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
فان غراخوان فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
نیز از کتب لغت و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
روح ثالث با وجود و دیگر از طرف و در معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
بروز از جنوب و در معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
علی القیاس یک کسیر کاف فارسی بر یا چهل و بیست و یک نام طریقه که در خبر و در زبان و در زبان ابرایی و در زبان کلمی می گویند و در لغت و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
لغت یا در معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
از کتب لغت و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح
فارسی و در لغت و معنی فون معنی خطاست چاک کردن و نه منافی است از آن که جمیع نیست از کشف و بسیار هم تفسیر معنی بالفتح غبار و در شرح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برپایان	طول یکصد و هشتاد درجه	عرض بیست و دو درجه	اقلیم دوم	مکان سوم
مستطاب	طول یکصد و نه درجه و سی پنج دقیقه	عرض سی پنج درجه و ده دقیقه	اقلیم سوم	مکان چهارم
بست	طول یکصد و نود درجه	عرض سی و یک درجه درجه	اقلیم چهارم	مکان پنجم
بعضو	طول بیست و چهار درجه	عرض سی درجه	اقلیم پنجم	مکان ششم
میل یک	طول بیست و چهار درجه و سی پنج دقیقه	عرض سی پنج درجه و بیست و نه دقیقه	اقلیم ششم	مکان هفتم
بقیاد	طول بیست و چهار درجه	عرض سی و هشت درجه	اقلیم هفتم	مکان هشتم
مخ	طول بیست و هشت درجه و سی پنج دقیقه	عرض سی و شش درجه و سی پنج دقیقه	اقلیم هشتم	مکان نهم
بنارس	طول یکصد و هشتاد درجه	عرض بیست و شش درجه	اقلیم نهم	مکان دهم
برپایان	طول یکصد و بیست و دو درجه	عرض بیست و یک درجه	اقلیم دهم	مکان یازدهم
مجاوید	طول یکصد و بیست و دو درجه و سی دقیقه	عرض بیست و نه درجه و بیست و دو دقیقه	اقلیم یازدهم	مکان بیستم
میتا	طول بیست و شش درجه	عرض سی و یک درجه	اقلیم بیستم	مکان بیست و یکم
دیناوار	طول یکصد و شش درجه و سی پنج دقیقه	عرض سی و یک درجه	اقلیم بیست و یکم	مکان بیست و دو
بربریک	طول بیست و دو درجه	عرض سی و چهار درجه	اقلیم بیست و دو	مکان بیست و سه
نرک	طول بیست و یک درجه	عرض سی درجه	اقلیم بیست و سه	مکان بیست و چهار
تست	طول یکصد و دو درجه	عرض سی و پنج درجه و سی دقیقه	اقلیم بیست و چهار	مکان بیست و پنج
نلسان	طول بیست و چهار درجه	عرض بیست و سه درجه	اقلیم بیست و پنج	مکان بیست و ششم
نمایر	طول یکصد و دو درجه و سی و سه دقیقه	عرض بیست و نه درجه	اقلیم بیست و ششم	مکان بیست و هفتم
نوشه	طول بیست و دو درجه و سی دقیقه	عرض بیست و پنج درجه و دو دقیقه	اقلیم بیست و هفتم	مکان بیست و هشتم
نوده	طول بیست و هشت درجه	عرض بیست و یک درجه و سی پنج دقیقه	اقلیم بیست و هشتم	مکان بیست و نهم
زوبان	طول بیست و دو درجه	عرض سی و هشت درجه	اقلیم بیست و نهم	مکان بیست و دهم
ملاک آباد	طول یکصد و بیست و پنج درجه و سی دقیقه	عرض سی و چهار درجه	اقلیم بیست و دهم	مکان بیست و یکم
مکوت	طول یکصد و بیست و چهار درجه و سی پنج دقیقه	عرض بیست و دو درجه و سی دقیقه	اقلیم بیست و یکم	مکان بیست و دو
امرد	طول بیست و هشت درجه و دو دقیقه	عرض سی و یک درجه و سی دقیقه	اقلیم بیست و دو	مکان بیست و سه
اورد	طول بیست و یک درجه و سی دقیقه	عرض سی و یک درجه و بیست و نه دقیقه	اقلیم بیست و سه	مکان بیست و چهار
نوبر	طول یکصد و بیست و نه درجه و سی دقیقه	عرض بیست و شش درجه و بیست و نه دقیقه	اقلیم بیست و چهار	مکان بیست و پنجم
مهر	طول بیست و دو درجه	عرض بیست و یک درجه	اقلیم بیست و پنج	مکان بیست و ششم

عطب	طول بقا در دوسه دقیقه	عرض سی چهار درجه و یازده دقیقه	اقلیم چهارم	ملک شام
عطب	طول بقا در دوسه	عرض سی و یک درجه و سی دقیقه	اقلیم سوم	ملک آن
عمس	طول بقا در پنج درجه	عرض سی و پنج درجه	اقلیم چهارم	ملک شام
حیدر آباد	طول یکصد و چهار درجه و پنج دقیقه	عرض سیصد و ده درجه و بیست و دو دقیقه	اقلیم دوم	ملک مکن
ماناقر	طول یکصد و شصت درجه و پنج دقیقه	عرض چهار درجه و درجه و پنج دقیقه	اقلیم اول	ملک چین
ماناخر	طول یکصد و شصت درجه و پنج دقیقه	عرض چهار درجه و پنج دقیقه	اقلیم اول	ملک چین
مستن	طول یکصد و شش درجه و پنج دقیقه	عرض چهل درجه و درجه	اقلیم چهارم	ملک ایران
مقنه	طول یکصد و درجه و سی و پنج دقیقه	عرض چهل و یک درجه و پنج و پنج دقیقه	اقلیم پنجم	ملک ایران
نوارزم	طول نود و چهار درجه و پنج دقیقه	عرض چهل درجه و پنج و پنج و پنج دقیقه	اقلیم پنجم	ملک ایران
وساط	طول شصت و سه درجه	عرض سی و یک درجه	اقلیم سوم	ملک مصر
وشت	طول بقا در درجه	عرض سی و هشت درجه	اقلیم سوم	ملک شام
دولت آباد	طول یکصد و یازده درجه و پنج دقیقه	عرض بیست و دو درجه و سی دقیقه	اقلیم دوم	ملک مکن
دلی	طول یکصد و دو درجه و درجه و دقیقه	عرض بیست و شش درجه و یازده دقیقه	اقلیم سوم	ملک هند
دولکانه	طول یکصد و بیست و دو درجه و یازده دقیقه	عرض بیست و نه درجه و سی و پنج دقیقه	اقلیم دوم	ملک مکن
رام پور	طول یکصد و چهار درجه و سی و شش دقیقه	عرض بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه	اقلیم سوم	ملک هند
راجپوت	طول یکصد و بیست و یک درجه و پنج دقیقه	عرض بیست و پنج درجه و پنج و پنج دقیقه	اقلیم سوم	ملک مکن
رط	طول شصت و شش درجه و یازده دقیقه	عرض سی درجه و دو دقیقه	اقلیم سوم	ملک مکن
زبید	طول بقا در چهار درجه و بیست و دقیقه	عرض یازده درجه و سی و چهار دقیقه	اقلیم اول	ملک چین
سروپنج	طول یکصد و چهار درجه و چهل و دو دقیقه	عرض بیست و چهار درجه و چهل و شش دقیقه	اقلیم سوم	ملک هند
سری نگر	طول یکصد و دو درجه و پنج و پنج و دو دقیقه	عرض سی و سه درجه و دو دقیقه	اقلیم سوم	ملک هند
سرگودیه	طول یکصد و سی و پنج و پنج دقیقه	عرض دو درجه و سی و شش دقیقه	اقلیم اول	ملک هند
سمرقند	طول بقا در درجه	عرض سی و یک درجه	اقلیم سوم	ملک ایران
سمرقند		عرض سی و یک درجه		
سمنل	طول یکصد و چهار درجه و بیست و شش دقیقه	عرض بیست و شش درجه و سی و دو دقیقه	اقلیم سوم	ملک هند
سوتانا	طول یکصد و هشت درجه	عرض بیست و دو درجه	اقلیم دوم	ملک مکن

سرگز	طول نو دونه دریم	عرض پیل دریم پنج دقیقه	اقلیدیم دوم	ملک نمران
سوس	طول پیل پنج دریم سی دقیقه	عرض لبست نو دریم	اقلیدیم دوم	ملک نمران
بهرند	طول یکصد و یازده دریم سی دقیقه	عرض لبست دونه دریم سی دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک بهند
سیالک	طول یکصد و هشتاد و دو دریم پنج دقیقه	عرض سی و دو دریم چهار دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک بهند
سیدوا	طول شصت و یک دریم و پیل پنج دقیقه	عرض لبست دونه دریم دو دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک سمر
شیراز	طول هشتاد و هشت دریم	عرض لبست دونه دریم	اقلیدیم سوم	ملک ایران
سمنان	طول هشتاد و هشت دریم چهار ده دقیقه	عرض چهار ده دریم سی دقیقه	اقلیدیم اول	ملک یمن
علائف	طول هشتاد و شش دریم لبست دو دقیقه	عرض لبست و یک دریم و بیست و دقیقه	اقلیدیم دوم	ملک عرب
طرس	طول هشتاد و دو دریم و پانزده دقیقه	عرض سی و چهار دریم دو دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک شام
طریقین	طول شصت و نه دریم	عرض سی و هشت دریم	اقلیدیم چهارم	ملک شام
طرابند	طول پیل دریم	عرض سی و دو دریم سی دقیقه	اقلیدیم دوم	ملک نمران
طنبر	طول و بیست و دریم	عرض سی و پنج دریم	اقلیدیم چهارم	ملک نمران
طوس	طول نو دونه دریم	عرض سی و هشت دریم	اقلیدیم چهارم	ملک یمن
صدان	طول هشتاد و پنج دریم	عرض دو دریم	اقلیدیم اول	ملک یمن
مسفلان	طول شصت و شش دریم سی دقیقه	عرض سی و دو دریم	اقلیدیم سوم	ملک شام
غزنه	طول یکصد و پنج دریم	عرض سی و سه دریم	اقلیدیم سوم	ملک بستان
خاراپا	طول نو دونه دریم سی و پنج دقیقه	عرض سی و شش دریم و پیل پنج دقیقه	اقلیدیم چهارم	ملک ایران
قید	طول هشتاد و هشت دریم	عرض لبست و شش دریم	اقلیدیم دوم	ملک عرب
قرس	طول شصت و شش دریم چهار ده دقیقه	عرض سی و شش دریم	اقلیدیم چهارم	ملک شام
قطیف	طول هشتاد و چهار دریم	عرض لبست پنج دریم	اقلیدیم دوم	ملک عرب
قزقم	طول شصت و چهار دریم	عرض سی و سه دریم و نه دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک سمر
قندار	طول یکصد و شش دریم	عرض لبست و هشت دریم پنج دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک بهند
قنوج	طول یکصد و پانزده دریم و پانزده دقیقه	عرض لبست و شش دریم و پنجاه دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک بهند
قودان	طول پیل و یک دریم	عرض سی و یک دریم	اقلیدیم سوم	ملک نمران
کابل	طول یکصد و پنج دریم و یازده دقیقه	عرض سی و چهار دریم لبست دقیقه	اقلیدیم چهارم	ملک بهند
کاکلرا	طول یکصد و ده دریم سی و پنج دقیقه	عرض سی و پنجاه دقیقه	اقلیدیم سوم	ملک نمران

کلابی	طول یکصد و پانزده درجه	عرض سبب پنج درجه و سی دقیقه	آفتاب سوم	ملک هند
کبریات	طول یکصد و هشت درجه و سبب شش دقیقه	عرض سبب دسه درجه	آفتاب دوم	ملک هند
کرانه	طول یکصد و سی و ده درجه	عرض سبب و شش درجه و چهل دقیقه	آفتاب سوم	ملک هند
کشیر	طول یکصد و هشت درجه و شش دقیقه	عرض سی دسه درجه	آفتاب چهارم	ملک هند
ککله	طول سبب دسه درجه	عرض سبب دسه درجه	آفتاب چهارم	ملک هند
کوفه	طول هشتاد و نه درجه	عرض سی و یک درجه	آفتاب سوم	ملک ایران
کوالیه	طول یکصد و چهار درجه	عرض سبب دسه درجه و پنجاه و شش دقیقه	آفتاب دوم	ملک هند
کچور	طول یکصد و نه درجه و سبب دو دقیقه	عرض سی و یک درجه و پنجاه دقیقه	آفتاب سوم	ملک بنگال
کنکو	طول یکصد و شانزده درجه و سی و دو دقیقه	عرض سبب و شش درجه و سی دقیقه	آفتاب سوم	ملک هند
کودیان	طول یکصد و ده درجه و چهل دقیقه	عرض سبب و نه درجه و ده دقیقه	آفتاب سوم	ملک هند
کریه	طول هشتاد و پنج درجه و سبب دو دقیقه	عرض سبب پنج درجه و شش دقیقه	آفتاب دوم	ملک عرب
کراین	طول هشتاد درجه	عرض سی و سه درجه	آفتاب سوم	ملک ایران
کریک	طول شصت و هشت درجه	عرض سبب و شش درجه	آفتاب سوم	ملک عرب
کروش	طول هشتاد و یک درجه و چهل دقیقه	عرض سی و شش درجه	آفتاب چهارم	ملک شام
کرو	طول نود و چهار درجه و چهل دقیقه	عرض سی و چهار درجه و سی دقیقه	آفتاب چهارم	ملک ترانس
کسر	طول شصت و سه درجه	عرض سی درجه	آفتاب سوم	ملک مصر
ککر	طول هشتاد و هشت درجه و دو دقیقه	عرض سبب و یک درجه و چهل دقیقه	آفتاب دوم	ملک عرب
کنگیر	طول یکصد و سبب درجه و یازده دقیقه	عرض سبب و شش درجه و شش دقیقه	آفتاب سوم	ملک هند
کندسای	-	عرض سبب سی و ده درجه	آفتاب سوم	ملک هند
کرمیل	طول هشتاد و هشت درجه	عرض سی و شش درجه و سی دقیقه	آفتاب چهارم	ملک عراق
کنزدان	طول هشتاد و نه درجه و چهل دقیقه	عرض سی و نه درجه	آفتاب سوم	ملک عراق
کداسه	طول هشتاد و ده درجه	عرض سی و سه درجه	آفتاب سوم	ملک عراق
کبریات	طول نه و چهار درجه و سبب دو دقیقه	عرض سی و چهار درجه و سی دقیقه	آفتاب چهارم	ملک بنگال
کروار	طول یکصد و سی و ده درجه	عرض سبب و نه درجه و چهل دقیقه	آفتاب سوم	ملک هند
کبدان	طول هشتاد و سه درجه	عرض سی و پنج درجه	آفتاب چهارم	ملک عراق
کیار	طول هشتاد و شش درجه	عرض سبب و یک درجه	آفتاب دوم	ملک عرب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

